فصلنامه پژوهش‌ها و سیاست‌های اقتصادی
سال بیستم، شماره ۶۱، بهار ۱۳۹۱، صفحات ۲۱۶-۱۹۳

چشم‌انداز نظام اقتصاد بین‌الملل: رویکرد آینده پژوهی

علی دینی‌ترکمانی
استادیار مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های بازرگانی
ali.dini2000@gamil.com

هدف این مقاله بررسی چشم‌انداز تغییر و تحولات احتمالی در عرصه اقتصاد بین‌الملل با رویکردی بین‌رشته‌ای و آینده‌نگر است. فرضیه مقاله این است که مطابق تجربه قرون گذشته، با ورود بازیگران جدید به عرصه اقتصاد جهانی، تضعیف موقعیت اقتصاد رهبری‌کننده و جابجایی در قدرت سیاسی - امنیتی و وقوع بحرانی مالی- اقتصادی بزرگ تغییراتی اساسی در نظام حکمرانی اقتصادی جهانی (نوع نظام تسویه حساب‌های بین‌المللی و ذخیره جهانی و نوع مدیریت بازارهای مالی جهانی و نهادهای جهانی مانند صندوق بین‌المللی پول) پیش می‌آید. این فرضیه با استناد به داده‌های برآورد شده معتبر درباره موقعیت اقتصادی قدرت‌های بزرگ و جابجایی در نظم امنیتی –سیاسی جهان در دهه‌های آینده به آزمون گذاشته شده است. نتایج این مقاله حاکی از آن است که آمریکا قدرت هژمونیک خود را طی سال‌های آینده از دست خواهد داد و چین جای آن را خواهد گرفت. این جابجایی در قدرت به علاوه بحران بزرگ مالی سال ۲۰۰۸ موجب تحولاتی مهم در اقتصاد بین‌الملل از جمله تغییر نظام تسویه حساب‌های بین‌المللی و جایگزینی ذخیره جهانی جدیدی به جای دلار و همینطور تغییر نظام حکمرانی جهانی خواهد شد.

طبقه‌بندی JEL: *FO2, E42*.
واژه‌های کلیدی: *نظم اقتصاد بین‌الملل، نظام پولی جهانی، حکمرانی جهانی، آینده‌پژوهی، نظام- جهانی.*

* **تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۱۰/۲۰** **تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۲/۲۵**

[Downloaded from qjerp.ir on 2026-11-06]

۱. مقدمه

تجربه تاریخ بلندمدت گذشته همانطور که نشان‌دهنده چرخه‌های تجاری و نوسان‌های ادواری رخ داده در فواصل زمانی ۵۰ تا ۶۰ ساله است(آیرس، ۱۹۸۹)[۱] نشان‌دهنده چرخه‌های جابجایی در قدرت هژمونیک نیز می‌باشد (سیلور و آریگی، ۱۳۹۰). آخرین مورد از این جابجایی به اوایل قرن ۲۰ باز می‌گردد که طی آن قدرت نوظهور آمریکا جای بریتانیای کبیر، قدرت هژمونیک قرون ۱۸ و ۱۹ را گرفت. این جابجایی همراه با تغییر نظم اقتصاد جهانی است که در شکل‌گیری نظام ذخیره جهانی یا تسویه حساب‌های بین‌المللی جدید و همینطور نظام حکمرانی نوین بازتاب می‌یابد. در آخرین مورد ذکر شده دلار جای پوند را به عنوان ذخیره جهانی گرفت، نظام اقتصاد بین‌الملل بر مبنای موافقات برتون وودز تنظیم در سال ۱۹۴۴ شد و در این چارچوب نهادهای جدید بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول و گات برای ساماندهی اقتصاد جهانی پا به عرصه حیات نهادند.

آیا جهان با ورود به قرن ۲۱ در آستانه چرخش دیگری از جابجایی در قدرت هژمونیک و به دنبال آن وقوع تغییراتی در نظام اقتصاد بین‌الملل قرار گرفته است؟ پاسخ به این پرسش هدف این مقاله است. در این راستا، حدس اولیه مقاله این است که ظهور قدرت‌های اقتصادی جدید منطقه‌ای به علاوه وقوع بحران بزرگ ۲۰۰۸ که ضعف‌های جدی نظام اقتصاد بین‌الملل پس از جنگ جهانی دوم به رهبری آمریکا را برملا کرده موجب شکل‌گیری چرخه جدیدی در جابجایی در قدرت هژمونیک خواهد شد که آثار مهمی بر ساخت نظام اقتصاد بین‌الملل خواهد گذاشت.

این مقاله، در چارچوب این پرسش و پاسخ و حدس اولیه به آن به این‌صورت سازماندهی شده است. در قسمت دوم مقاله، چارچوب نظری مرتبط با جابجایی در قدرت هژمونیک و رابطه میان این جابجایی و تغییرات جدی در نظام اقتصاد بین‌الملل ارائه می‌شود. این چارچوب، سنتزی از دو رویکرد نظام اقتصاد– جهانی و صنعتی‌شدن دیررس است. نخستین رویکرد، چگونگی جابجایی در قدرت هژمونیک را بر مبنای ضرورت تاریخی پیدایش مکان‌های جغرافیایی جدیدی برای انباشت سرمایه- به منظور پیشگیری از گرایش نزولی حاشیه سود- تحلیل می‌کند و دیگری بر نقش دولت‌های ملی در جبران فاصله فناورانه با اقتصادهای پیشرو توجه دارد. بخش سوم، بر مبنای روش تحلیلی آماری و بر مبنای داده‌های برآورد شده معتبر داخلی و بین‌المللی، جابجایی در قدرت هژمنیک برحسب جایگاه و موقعیت اقتصادهای مهم در سال‌های آینده به تصویر می‌کشد و نشان

۱. این چرخه‌ها را نخستین‌بار نیکلای کندراتیف در سال ۱۹۲۵ معرفی نمود. وی در اثر خود به نام چرخه‌های اقتصادی مهم معتقد است هر چرخه‌ای از سه مرحله بسط (رونق)، رکود و بحران تشکیل یافته است. هر چرخه مبتنی بر فناوری پیشرفته در هر عصر می‌باشد. وی در اثر خود از سه چرخه (۱۸۴۹-۱۷۹۰)، (۱۸۹۶-۱۸۵۰) و چرخه‌ای که از ۱۸۹۶ شروع شده نام می‌برد. این نظریه بعدها توسط جوزف شومپتر برای توضیح نوسان‌های اقتصادی بکار گرفته شد.

[Downloaded from qjerp.ir on 2026-11-06]

می‌دهد که اقتصاد چین از دهه سوم قرن جاری به بعد از اقتصاد آمریکا برحسب شاخص تولید ناخالص داخلی و از نیمه این قرن برحسب شاخص قدرت ملی پیش خواهد افتاد، همچنین اقتصادهای هند و برزیل و روسیه به‌عنوان بازیگران مهم ظاهر خواهند شد. این جابجایی موجب گذار از نظم امنیتی سیاسی تک‌قطبی جاری به نظمی منطقه‌گرایانه‌تر خواهد شد. در بخش چهارم، تأثیر این جابجایی در قدرت هژمونیک و نظم امنیتی—سیاسی بر نظام اقتصاد بین‌الملل برحسب دو جزء مهم آن نظام پولی و ذخیره جهانی (نظام تسویه حساب‌های بین‌المللی) و نظام حکمرانی اقتصاد جهانی بررسی می‌شود. بخش پایانی مقاله خلاصه و نتیجه‌گیری را دربرمی‌گیرد.

۲. چارچوب نظری: نظام اقتصاد – جهانی و چرخه جابجایی در قدرت هژمونیک

سنتزی از دو رویکرد نظام اقتصاد جهانی و صنعتی‌شدن دیرس چارچوب نظری این مقاله است. نظام اقتصاد- جهانی[۱] عنوانی است که نظریه‌پردازانی چون آندره گوند فرانک (۱۹۷۸) و امانئول والرشتاین (۱۹۷۴، ۱۹۷۹، ۱۹۸۰، ۱۹۸۲) برمبنای مطالعات مورخانی چون فرناند برودل به نظم جهانی مبتنی بر نظام سرمایه‌داری می‌دهند که به طور خاص از قرن ۱۸ به این سو سر بر آورد و توانست جهان را تحت سیطره خود قرار دهد (فرانک، ۱۳۸۱).[۲] به تعبیر فرناند برودل (۱۳۸۸: ۱۹۷۷، ۱۳۷۲: ۱۹۶۷) تا پیش از قرن ۱۸ مناطق مختلف جهان دارای جهان‌های اقتصادی خود بودند که هسته‌ها یا مراکز اصلی آن را شهرهای بزرگ تمدن‌های چین، ایران و ترکیه و هند و اروپا تشکیل می‌دادند؛ پس از این تاریخ، اقتصاد جهانی یکپارچه شد و تحت‌سیطره جهان اقتصادی اروپایی قرار گرفت که شیوه تولید سرمایه‌داری وجه مشخصه اساسی آن است.

دلیل جایگزینی نظام جهانی به جای اقتصادهای جهانی را می‌توان در ماهیت نظام اقتصادی سرمایه‌داری و تفاوت اساسی آن با نظام فئودالی جستجو نمود. در این نظام، انباشت سرمایه به منظور دسترسی به سود بیشتر موتور محرک آن است. به این اعتبار می‌توان گفت که نظام سرمایه‌داری به‌طور درون‌زا گرایش به حداکثرسازی سود از طریق گسترش وسعت بازار و میزان گردش سرمایه در اقصی نقاط جهان و برقراری تقسیم‌کاری واحد در سطح جهانی دارد، یعنی به رغم وجود کشورهایی با نمادها، فرهنگ‌ها و هویت‌های ملی مجزا آنچه آنها را به هم پیوند

---

۱. این نظریه در متون توسعه، اقتصاد سیاسی و جامعه‌شناسی و روابط بین‌الملل جزئی از نظریه وابستگی تلقی می‌شود که مناش تحولات توسعه‌ای اقتصادها و جوامع را صرفاً در منطق انباشت سرمایه جستجو می‌کند و نقشی برای عوامل داخلی قایل نیست. به رغم نقد وارده بر این نظریه به دلیل غفلت از عوامل داخلی از جمله نقش دولت توسعه خواه در تحولات توسعه‌ای، چارچوب نظری مناسبی برای تحلیل تحولات بلندمدت اقتصاد جهانی است.

۲. این نظریه که تحت‌تأثیر چرخه کندارتیف نیز می‌باشد را والرشتاین برای اولین‌بار در سال ۱۹۷۴ و در اثر نظام جهانی نوین ارائه کرد. نظریه‌پردازان دیگری چون آندره گوند فرانک نیز با تفاوت‌هایی همین نظریه را پردازش کرده‌اند. اثر ۲۰۰۴ والرشتاین خلاصه‌ای از دیدگاه‌های وی را به خوبی به بحث گذاشته است.

[Downloaded from qjerp.ir on 2026-11-06]

می‌زند تقسیم کار واحد جهانی تنظیم شده توسط سرمایه است. این نظام از یک مرکز یا هسته اصلی از یک محیط نیمه‌پیرامونی و یک محیط کاملاً پیرامونی تشکیل یافته است. قدرت‌های اصلی در مرکز این نظام قرار دارند؛ قدرت‌های ضعیف‌تر قمری نزدیکتر به مرکز و مستعمرات قدیم یا جهان سوم و در حال توسعه نوین نیز قمری دورتر از مرکز را تشکیل می‌دهند. در طول زمان موقعیت کشورها چه در مرکز چه در قمر نیمه‌پیرامونی و چه در قمر پیرامونی بسته به موقعیت‌ها، تصادفات و شانس‌های تاریخی و عملکردهای درونی می‌تواند تا حدی تغییر یابد، اما کلیت آن به همینصورت باقی می‌ماند. به عنوان مثال، پرتغال، اسپانیا و هلند قدرت‌های برتر در مرکز این نظام طی قرون ۱۷-۱۶ بودند که جای خود را به بریتانیا، فرانسه و آلمان دادند. با ورود به قرن ۲۰ ژاپن و روسیه نیز به عنوان قدرت‌های اصلی و آمریکا به عنوان ابرقدرت هژمونیک ظاهر شدند.

از منظر نظریه نظام اقتصاد – جهانی، نظام سرمایه‌داری در سیر تکوینی خود هم به ناچار با نوسان‌ها و چرخه‌های تجاری عمیقی در فواصل زمانی ۵۰ تا ۶۰ سال مواجه می‌شود و هم با جابجایی در قدرت‌های اصلی و مرکزی خود. این چرخه جابجایی در قدرت هژمونیک ناشی از بحران در انباشت سرمایه و ظهور قدرت‌های جدیدی است که قدرت هژمونیک و مرکزی هر عصر تاریخی را به چالش می‌کشند. مانند ظهور بریتانیای کبیر که قدرت هژمونیک اسپانیا و پرتغال در قرن ۱۸ را به چالش کشید یا ظهور آمریکا در قرن ۲۰ که قدرت هژمونیک بریتانیای کبیر را به چالش کشید. از منظر این رویکرد نظری، ظهور قدرت‌های جدید و افول قدرت‌های جاری آن روی سکه تلاش سرمایه جهانی برای رهایی از بحران انباشت است. در مسیر این تلاش، سرمایه ناچار از هم نوآوری فناورانه و هم تغییرمکان جغرافیایی خود و استقرار در مکان یا مکان‌های جدیدی است که به عللی چون مزیت‌های نیروی‌کار و بازارهای وسیع قادر به گشایش فضاهای جدید برای بازتولید انباشت و رهایی از گرایش نزولی نرخ سود است. از این منظر می‌توان گفت که در شرایط کنونی قدرت هژمونیک آمریکا با ظهور شرق آسیا و به ویژه چین مورد چالش قرار گرفته است. این چالش با بحران بزرگ مالی اخیر که به معنای بحران انباشت در آمریکا و سایر اقتصادهای مرکزی پس از جنگ جهانی دوم است ابعاد عمیق‌تری یافته است.

علاوه بر این، از منظر نظریه نظام جهانی و همینطور سایر نظریه‌های انتقادی، نظام اقتصاد- جهانی از زاویه‌ای دیگر یعنی از منظر افزایش مقاومت‌اجتماعی جهانی در برابر آن به ناچار با چالش‌هایی مواجه می‌شود. سرمایه با همان نسبتی که جهانی می‌شود و قدرت دولت –ملت‌ها را در سیاستگذاری‌های اقتصادی و اجتماعی محدود می‌سازد، بذرهای مخالفت و مقاومت در برابر خود را نیز در گوشه و کنار جهان می‌پراکند. صرفنظر از اختلاف‌نظرهای متعدد در میان نظریه‌پردازان درخصوص نحوه گذار نظام سرمایه‌داری طی سال‌های آینده در این باره که نظام اقتصاد جهانی جاری مبتنی بر رویکرد نئولیبرالی به اقتصاد به دلیل تشدید تضادهای اجتماعی و بحران‌های مختلف- از بحران‌های اقتصادی تا بحران‌های زیست‌محیطی- و ناتوانی آن در حل و فصل این

[Downloaded from qjerp.ir on 2026-11-06]

بحران‌ها با مقاومتی جهانی روبه‌روست اتفاق‌نظر وجود دارد[۱] (نگری و هارت، ۱۳۸۴، هاروی، ۱۳۸۶، برنر، ۱۳۸۵، استیگلیتز، ۲۰۱۰ و سن، ۲۰۰۹).

نظریه صنعتی‌شدن دیررس الکساندر گرشنکرون (۱۹۶۲) دیگر چارچوب نظری این مقاله است که به منظور پرکردن حفره‌های نظری موجود در چارچوب نظری اول مدنظر است. نظام اقتصاد جهانی جایگاه خاصی را برای نقش دولت‌های ملی در پیشبرد تحولات توسعه‌ای و فناورانه قائل نیست و بنابراین از این منظر دچار نارسایی روش‌شناختی است. از این رو، نظریه صنعتی‌شدن دیررس می‌تواند آن را تکمیل کند و توضیحی برای چرایی رسیدن برخی از اقتصادها به اقتصادهای پیشروی زمانه و جلوتر زدن از آنها بدست دهد. از این منظر، اقتصادهای پیشرو مسیر تحولات فناورانه را هموار می‌کنند، بنابراین اقتصادهای عقب‌تر در صورت بهره‌مندی از دولت‌های توسعه‌خواه می‌توانند از طریق تقویت فرایند یادگیری فناورانه و انتقال و جذب دانش علمی و فنی به لحاظ زمانی میان‌بر بزنند و خود را سریعتر به مرزهای پیشروی جهانی برسانند. این نظریه می‌تواند توضیحی باشد بر اینکه چرا میزان رشد اقتصادی قدرت‌های نوظهور طی سال‌های آینده می‌تواند بیشتر از میزان رشد اقتصادهای مرکزی چند دهه گذشته باشد، در حالی که اقتصادهای مرکزی به سقف تحولات فناورانه خود رسیده‌اند. این اقتصادها مسیر تحولات فناورانه را شروع کرده‌اند، بنابراین انتظار می‌رود که با نیل به همپایی فناورانه و نزدیک‌شدن به مرزهای دانش پیشرو میزان رشد اقتصادی بیشتری طی سال‌های آینده داشته باشند.

نکته نهایی در این بخش مربوط به برداشت ما از رویکرد آینده‌پژوهی می‌شود. آینده‌پژوهی به حدس‌ها و فرضیه‌هایی درخصوص تحولات آینده در حوزه‌های مختلف علوم گفته می‌شود که به نوعی همچون چراغ راهنما عمل می‌کنند و مسیر مطالعات و تحولات را در چارچوب حدس‌های صورت گرفته سامان می‌دهند. بدیهی است این حدس‌ها باید دارای پایه‌ای منطقی و قابل‌قبول باشند. این پایه، شناخت امکانات و مسیرهای تحولات بر مبنای

---

۱. ساموئل‌هانتینگتون (۱۳۷۸) نیز نه از موضعی رادیکال بلکه از موضعی محافظه‌کارانه و با رویکردی تمدنی معتقد است در هر تمدنی دست‌کم یک‌بار و معمولاً بیش از یک‌بار تاریخ به پایان می‌رسد. از نظر وی، تمدن سرمایه‌داری غربی به رغم ویژگی‌های خاص خود از جمله توانایی آن در ارتقاء سطح استانداردهای زندگی مردم جهان به دو دلیل ممکن است قدرت بازسازی خود را از دست بدهد. دلیل اول مربوط به سقوط اخلاقی غرب و دلیل دوم مربوط به تحولات جمعیتی و فرهنگی در درون جوامع غربی می‌شود. کاهش جمعیت بومی و افزایش مهاجرت از کشورهای غیرغربی به این جوامع موجب شکل‌گیری جامعه چند فرهنگی شده که زمینه‌های شکل‌گیری نظریه‌های چندفرهنگی و نقد معیارهای آمریکایی و تمدن غربی را از درون این جوامع فراهم کرده است. در این باره می‌توان به رویکرد تمدنی ابن‌خلدون و پاول کندی نیز اشاره کرد که نه برمبنای ضرورت تاریخی منطق انباشت سرمایه بلکه به علل دیگری چون رقابت دولت‌ها و ناتوان شدن قدرت‌های پیر شده در رقابت با جوانترها به جابجایی در قدرت هژمونیک پرداخته‌اند که به نظر می‌رسد چفت و بست‌های نظری آنها در مقایسه با نظریه نظام جهانی ضعیف‌تر است.

[Downloaded from qjerp.ir on 2026-11-06]

روندهای گذشته و جاری و قرار دادن آن در قالب مطلوب‌ها و بایدهای آرمان‌خواهانه در مورد مسائل اجتماعی و اقتصادی و یا در قالب نگرش‌های خوش‌بینانه و گاهاً خیال‌پردازانه در رابطه با مسائل فنی و مهندسی و فناورانه است (داستان‌های تخیلی ژول‌ورن از مصادیق آینده‌نگری در حوزه فنی و مهندسی است). آینده‌پژوهی در اصل نوعی رویکرد تاریخی است با این تفاوت مهم که از جبرگرایی حاکم بر مطالعات تاریخی یا قطعیت‌گرایی رایج در مطالعات اثباتی در مورد پیش‌بینی‌های انجام شده پرهیز و روندهای آینده را در چارچوب حدس‌های احتمالی صورت‌بندی می‌کند. به تبعیت از رابرت هایلبرونر (۱۳۷۶) رویکر آینده‌پژوهی به دنبال پیشگویی آینده نیست، بلکه سعی دارد بر مبنای روندهای تکاملی گذشته و گرایش‌های آشکاری که در ساختار جامعه وجود دارد تصویری از چشم‌انداز آینده را ترسیم کند.

به طور خلاصه، روند بلندمدت تاریخ گذشته دال بر جابه‌جایی در قدرت هژمونیک و تحولات مترتب بر آن در عرصه نظام اقتصاد بین‌الملل است. در شرایط کنونی، علاوه بر ظهور قدرت‌های بزرگ که هژمونی قدرت مرکزی آمریکا را به چالش می‌کشند عوامل دیگری از جمله بحران بزرگ مالی - اقتصادی ۲۰۰۸ و تحولات جمعیت‌شناختی و فرهنگی آمریکا همه دال بر تکرار چرخه‌ای دیگر از جابجایی در قدرت هژمونیک و به دنبال آن تغییرات اساسی در عرصه نظام اقتصاد بین‌الملل است. در ادامه، صحت حدس مذکور مبنی برظهور قدرت‌های بزرگ جدید و افول جایگاه و موقعیت رهبری‌کننده آمریکا را با استناد به داده‌های مربوط به شاخص‌های قدرت ملی و تولید ناخالص داخلی بررسی می‌نماییم.

۳. ظهور بازیگران جدید منطقه‌ای و جهانی و جابجایی در قدرت هژمونیک

الف) موقعیت اقتصادها در شرایط جاری

برای بررسی موقعیت و جایگاه قدرت‌ها از شاخص قدرت ملی استفاده می‌کنیم که به معنای میزان اثرگذاری هر قدرتی بر روند تحولات منطقه‌ای و جهانی است. بنابراین، این شاخص به دلیل ترکیبی بودن تصویر بهتری از موقعیت اقتصادها و قدرت هچمونیک آنها بدست می‌دهد. در برآورد انجام شده پژوهشکده مطالعات راهبردی(۱۳۸۸) این شاخص برایند نه گروه شاخص علمی و فناوری، اقتصادی، اجتماعی، سرزمینی، فرهنگی، سیاسی- حکومتی، فرامرزی، فضایی و نظامی است (زرقانی، ۱۳۸۸). برطبق این برآورد آمریکا در حال حاضر با فاصله قابل‌توجهی از کشورهای دیگر جلوتر است. روسیه، چین، انگلستان، ژاپن، فرانسه و آلمان در رتبه‌های بعدی قرار دارند (جدول ۱).

[Downloaded from qjerp.ir on 2026-11-06]

جدول ۱. رتبه‌بندی اقتصادها بر حسب شاخص قدرت ملی (ترکیبی از شاخص های علمی و فناوری، اقتصادی، اجتماعی، سرزمینی، فرهنگی، سیاسی–حکومتی، فرامرزی، فضایی و نظامی) در سال ۱۳۸۸

جایگاه	کشور و امتیاز
قدرت اول	آمریکا(۱۳۲۷)
قدرت دوم	روسیه (۵۴۴)، چین (۴۸۱)، انگلستان (۴۴۱)، ژاپن (۳۴۸)، فرانسه (۳۳۶)، آلمان (۳۱۰)
قدرت سوم	استرالیا (۲۳۷)، کانادا (۲۲۷)، اسپانیا (۲۱۶)، ایتالیا (۲۱۶)، هندوستان (۲۱۲)، برزیل (۲۰۴)، سوئد (۱۸۵)، نروژ (۱۷۹)، کره‌جنوبی (۱۷۷)، هلند (۱۷۰)، فنلاند (۱۶۰)، مکزیک (۱۶۰)، ترکیه (۱۵۶)، یونان (۱۵۵)، اتریش (۱۵۵)، سوئیس(۱۵۱)، ایران(۱۵۱)، بلژیک(۱۴۵)، زلاندنو(۱۴۵)، دانمارک (۱۴۴)، آرژانتین(۱۴۴)، ایرلند(۱۴۲)، لهستان(۱۳۷)، شیلی(۱۳۷)، اوکراین(۱۳۶)، سنگاپور(۱۳۶)، پرتغال(۱۳۴)، مالزی(۱۲۷)، اندونزی(۱۲۴)، اسرائیل(۱۲۴)، تایلند(۱۲۰)، چک (۱۱۳)، اسلونی(۱۱۲)، آفریقای‌جنوبی(۱۱۱)، مجارستان(۱۱۰)، قزاقستان(۱۱۰)، عربستان‌سعودی(۱۱۰)، کلمبیا (۱۱۰)، رومانی(۱۰۷)، پاکستان(۱۰۷)، بلغارستان(۱۰۷)، کراوسی(۱۰۷)، مصر(۱۰۶)، ونزوئلا(۱۰۵)، اسلواکی(۱۰۰)
قدرت‌های چهارم و پنجم	سایر کشورها

مأخذ: زرقانی، ۱۳۸۸.

برآورد دیگری را مؤسسه بین‌المللی "رتبه‌بندی ملی" برمبنای ترکیبی از شاخص‌های اقتصادی، نظامی، دیپلماسی، فناوری و جمعیتی ارائه نموده است. از آنجا که در این شاخص اطلاعات بکار رفته تقسیم بر بالاترین رقم هر شاخص شده ضریب بدست آمده بین صفر و یک قرار دارد. جدول (۲) رتبه‌بندی قدرت‌های ملی برحسب این برآورد را ارائه می‌کند. مقایسه این دو برآورد نشان می‌دهد که در مجموع در مورد قدرت‌های اول و دوم و همینطور بخشی از قدرت‌های سوم مانند هند، برزیل، مکزیک، ترکیه، ایران، عربستان‌سعودی و برخی از کشورهای اروپایی اتفاق‌نظر وجود دارد، اما در مورد جایگاه کشورهایی چون فیلیپین، نیجریه، عراق، کویت، امارات، پاکستان، مراکش، پرو و ازبکستان اختلاف وجود دارد. با توجه به این واقعیت که کشورهایی چون فیلیپین و پرو را نمی‌توان قدرت‌های ملی در سطح قزاقستان و ایران و ترکیه در نظر گرفت به نظر می‌رسد که در مجموع برآورد اول با واقعیت انطباق بیشتری دارد، بنابراین قابل استنادتر است.

[Downloaded from qjerp.ir on 2026-11-06]

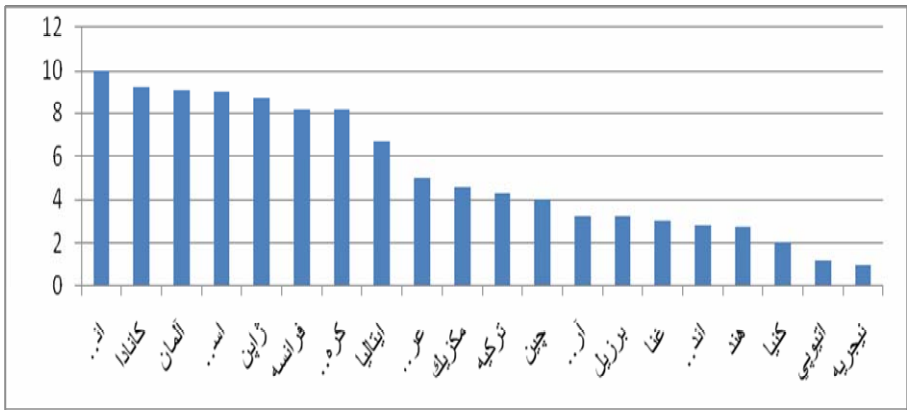
جدول۲. رتبه‌بندی اقتصادها برحسب شاخص قدرت ملی (ترکیبی از شاخص‌های اقتصادی، نظامی، دیپلماسی، فناوری و جمعیتی) در سال ۲۰۱۰

جایگاه	کشور و امتیاز
قدرت اول (ضریب ۰/۹ به بالا)	آمریکا (۰/۹۰۹)
قدرت دوم (ضریب ۰/۷ تا۰/۸۹۹)	چین(۰/۸۳۴)، فرانسه(۰/۸۱۹)، انگلستان(۰/۸۱۲)، روسیه(۰/۷۶۰)، آلمان(۰/۷۵۹)، ژاپن(۰/۷۵۲)، کانادا(۰/۶۷۷)، ایتالیا(۰/۶۷۳)،؛ اسپانیا(۰/۶۶۵)، هلند(۰/۶۴۲)، هند(۰/۶۳۳)، کره‌جنوبی(۰/۶۲۷)، برزیل(۰/۶۲۶)، استرالیا(۰/۶۱۶)، سوئد(۰/۵۹۲)، نروژ(۰/۵۷۱)، بلژیک(۰/۵۶۹)،ترکیه(۰/۵۶۵)، اتریش(۰/۵۵۸)، لهستان(۰/۵۵۶)، دانمارک(۰/۵۵۴)، مکزیک(۰/۵۴۵)، فنلاند(۰/۵۴۳)، سوییس(۰/۵۳۲)، عربستان‌سعودی(۰/۵۲۳)، اندونزی(۰/۵۱۱)، ایرلند(۰/۵۱۰)، رومانی(۰/۵۰۸)، یونان(۰/۵۰۸)، چک(۰/۴۹۸)، پرتغال(۰/۴۹۸)، مجارستان(۰/۴۸۷)، اسرائیل(۰/۴۸۲)،
قدرت سوم (۰/۴ تا ۰/۶۹۹)	مالزی(۰/۴۷۹)، ونزوئلا(۰/۴۷۳)،؛ اوکراین(۰/۴۷۱)، آفریقای‌جنوبی(۰/۴۷۰)، آرژانتین(۰/۴۶۸)، فیلیپین(۰/۴۶۸)، تایلند(۰/۴۶۷)، قزاقستان(۰/۴۶۶)، ایران(۰/۴۵۵)، اسلواکی(۰/۴۴۶)، امارات(۰/۴۴۵)، کلمبیا(۰/۴۴۴)، پاکستان(۰/۴۴۴)، مصر(۰/۴۴۳)، نیجریه(۰/۴۴۳)، الجزایر(۰/۴۴۲)، مراکش(۰/۴۲۹)، ازبکستان(۰/۴۲۶)، شیلی(۰/۴۲۵)، بلاروس(۰/۴۲۴)، بلغارستان(۰/۴۲۴)، کراوسی(۰/۴۲۴)، کویت(۰/۴۲۰)، لوکزامبورگ(۰/۴۱۴)، پرو(۰/۴۰۶)، اسلوانی(۰/۴۰۳)، عراق(۰/۴۰۳)، لیتوانی(۰/۴۰۳)
قدرت های چهارم و پنجم (ضریب کمتر از ۰/۳۹۹	سایر کشورها

Source: http://nationranking.wordpress.com.

این برآوردها با برآورد صورت‌گرفته از قدرت فناورانه اقتصادهای مهم همخوانی دارد. نمودار (۱) نمره قدرت فناورانه اقتصادهای مهم را از ۱۰ که متعلق به آمریکاست نشان می‌دهد. تنها انگلیس توان رقابت فناورانه کامل با آمریکا را دارد. کانادا، آلمان، استرالیا، ژاپن، فرانسه، کره‌جنوبی و ایتالیا در رده‌های بعدی قرار دارند. نمره قدرت فناورانه چین ۴ است که در مقایسه با آمریکا فاصله زیادی را نشان می‌دهد.

[Downloaded from qjerp.ir on 2026-11-06]



Source: Carnegie Endowment for International Peace (2010), The World Order in 2050, April www.carnegieendowment.org/events.

نمودار ۱. ظرفیت همپایی فناورانه برخی از اقتصادهای منتخب نسبت به اقتصاد آمریکا

ب) موقعیت اقتصادها در سال‌های آینده

بر مبنای داده‌های جداول (۳) که تولید ناخالص داخلی اقتصادهای مهم را برای دهه‌های (۲۰۵۰-۲۰۳۰) بدست می‌دهد می‌توان گفت که چین، آمریکا، هند، ژاپن، برزیل، مکزیک، روسیه، انگلستان، آلمان و فرانسه بزرگترین اقتصادهای دنیا برحسب معیار تولید ناخالص داخلی خواهند بود. چنانچه اتحادیه اروپا به عنوان یک مجموعه در نظر گرفته شود در اینصورت پس از چین دومین اقتصاد بزرگ دنیا خواهد بود. طبیعی است با توجه به جمعیت بالای کشورهای چین و هند رتبه‌بندی این اقتصادها بر مبنای معیار تولید ناخالص داخلی سرانه ترتیب دیگری می‌یابد و آمریکا و کشورهای اروپایی در رده‌های بالاتر قرار می‌گیرند. با وجود این، در صورت استمرار عملکرد رشد اقتصادی طی سال‌های گذشته که توانایی این اقتصادها در همپایی فناورانه آن را تقویت می کند انتظار می‌رود که شکاف درآمد سرانه میان کشورهای مذکور کاهش یابد. در اینصورت، با افزایش درآمد سرانه در کشورهای چین و هند که تقریباً دارای $\frac{۱}{۳}$ جمعیت جهان هستند این انتظار می‌رود که به‌تدریج این کشورها به‌عنوان موتور رشد اقتصاد جهانی یا حداقل به یکی از مراکز مهم اقتصاد جهانی درکنار آمریکا و اتحادیه اروپا تبدیل شوند. این تصویر، با درنظرگرفتن تحولات جمعیتی جهان تکمیل‌تر می‌شود. پیش‌بینی‌های جمعیتی سازمان ملل (۲۰۰۹) نشان می‌دهد طی چهار دهه آینده جمعیت کشورهای توسعه‌یافته کنونی تقریباً ثابت و جمعیت مناطقی چون خاورمیانه، شرق و جنوب‌آسیا و آفریقا افزایش قابل‌توجهی خواهد داشت. این افزایش جمعیت برای شرق، هند و خاورمیانه در کنار افزایش میزان همپایی فناورانه با کشورهای توسعه‌یافته کنونی به معنای ایجاد فرصت بر حسب بازارهای داخلی و منطقه‌ای و برای کشورهای صحرای آفریقا (با بیشترین میزان رشد جمعیت) به معنای ایجاد چالش است. آنچه داده‌های

[Downloaded from qjerp.ir on 2026-11-06]

این جداول در مجموع نشان می‌دهند تأییدی بر افزایش کشورهای نیمه‌پیرامونی (قدرت‌های سوم) و همینطور کشورهای مرکزی (قدرت‌های اول و دوم) است. به این اعتبار می‌توان گفت که ساختار اقتصاد - جهانی بر حسب شاخص قدرت ملی تا حدی در سطوح میانی و بالا همگراتر خواهد شد، اما در سطوح پایین درجه حاشیه‌زدگی و پیرامونی‌شدن بخش‌های عمده‌ای از آفریقا برخی از کشورهای جنوب غربی آسیا و آمریکای لاتین بیشتر شده است و در صورت عدم اصلاح نظام حکمرانی جهانی در جهت کاهش چنین شکافی حاشیه زدگی بیشتر نیز خواهد شد.

جدول ۳. پیش‌بینی تولید ناخالص داخلی برخی از اقتصادهای منتخب طی سال‌های ۲۰۳۰ و ۲۰۵۰

(میلیارد دلار)

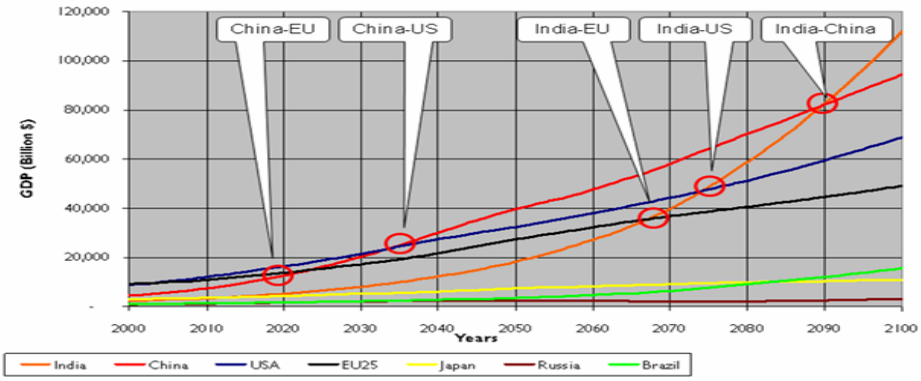
کشور	میانگین رشد در دروه (۲۰۰۷-۱۹۹۷)	میانگین رشد در دروه (۲۰۰۹-۲۰۰۷)	پیش‌بینی رشد سالانه برای (۲۰۵۰-۲۰۰۹)	تولید ناخالص داخلی در سال ۲۰۰۹	پیش‌بینی تولید ناخالص داخلی در سال ۲۰۳۰	پیش‌بینی تولید ناخالص داخلی در سال ۲۰۵۰
آرژانتین	۲/۵	۲	۴/۱	۲۲۳	۵۲۷	۱۲۶۷
استرالیا	۳/۶	۵/۱	۲/۹	۸۸۷	۱۵۰۱	۲۲۵۷
برزیل	۲/۸	۲/۲	۴/۱	۱۰۱۱	۲۴۴۰	۶۰۲۰
کانادا	۳/۳	-۱	۲/۶	۱۱۷۱	۲۰۸۳	۳۱۵۴
چین	۹/۶	۸/۸	۵/۶	۳۳۳۵	۲۱۴۷۹	۴۶۲۶۵
فرانسه	۲/۴	-۱	۲/۱	۲۲۰۳	۳۳۲۳	۴۵۲۸
آلمان	۱/۶	-۲/۱	۱/۴	۲۸۳۳	۳۵۹۳	۴۵۳۵
هند	۷	۶/۳	۵/۹	۱۰۶۵	۵۳۲۸	۱۵۳۸۴
اندونزی	۲/۷	۵	۴/۸	۳۵۴	۲۱۹۷	۲۹۷۵
ایتالیا	۱/۵	-۳/۱	۱/۳	۱۷۳۲	۲۰۷۳	۲۵۸۰
ژاپن	۱/۱	-۳/۱	۱/۱	۴۴۶۷	۵۷۸۶	۶۲۱۶
کره جنوبی	۴/۱	۰/۶	۲/۵	۹۴۵	۲۱۲۲	۲۸۱۲
مکزیک	۳/۳	-۳/۱	۴/۳	۸۶۶	۲۳۹۷	۵۷۰۹
روسیه	۵/۷	۱/۲	۳/۳	۸۶۹	۲۴۸۷	۴۲۹۷
عربستان سعودی	۳/۲	۱/۷	۴/۸	۳۴۸	۸۹۶	۲۴۱۹
آفریقای جنوبی	۳/۷	-۰/۴	۴/۳	۲۷۱	۷۹۱	۱۹۱۹
ترکیه	۴	-۱/۹	۴/۴	۵۰۹	۱۴۳۷	۳۵۳۶
انگلستان	۲/۹	-۲/۹	۲/۱	۲۳۲۰	۳۵۹۷	۴۹۹۷
آمریکا	۳	-۱/۲	۲/۷	۱۲۹۴۹	۲۲۲۵۸	۳۸۶۴۶

Source: Carnegie Endowment for International Pease (2010), The World Order in 2050.

پیش‌بینی میزان تولید ناخالص داخلی کشورها به روش برابری در قدرت خرید و به قیمت ثابت سال ۱۹۹۵ (نمودار۳) نشان می‌دهد که چین در انتهای دهه ۲۰۲۰ از اتحادیه اروپا و در اواسط دهه ۲۰۳۰ از آمریکا و هند نیز در

[Downloaded from qjerp.ir on 2026-11-06]

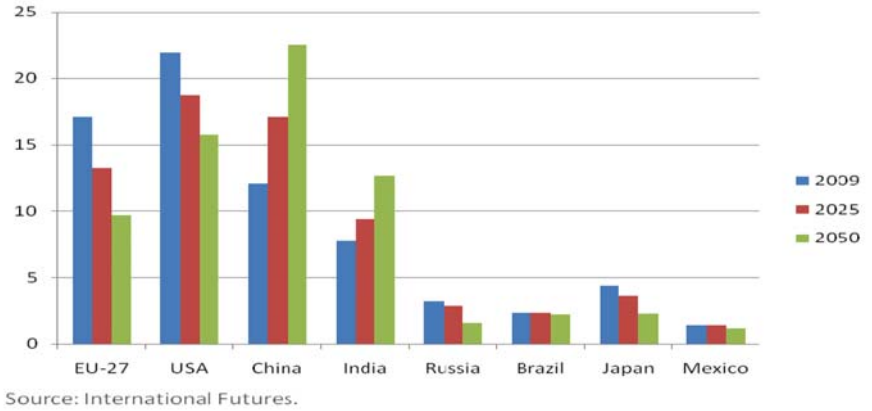
انتهای دهه ۲۰۷۰ از اتحادیه اروپا و پیرامون سال ۲۰۹۰ از آمریکا پیشی خواهند گرفت. همچنین، برزیل از نیمه این قرن از روسیه و پیرامون سال ۲۰۸۰ از ژاپن پیش خواهد افتاد. تحقق این پیش‌بینی به معنای خیزش مجدد اقتصادهای غیراروپایی- آمریکایی به ویژه در شرق است.



مأخذ: آرومار روی، ۲۰۰۷.

نمودار۲. پیش‌بینی نقاط تلاقی تولید ناخالص داخلی قدرت‌های بزرگ در قرن ۲۱ (به برابری در قدرت خرید و قیمت‌های ثابت ۱۹۹۵)

چنانچه نمودار (۲) نشان می‌دهد، پیش‌بینی‌های انجام شده از قدرت ملی (برحسب ترکیبی از شاخص‌های جمعیت، تولید ناخالص داخلی، فناوری و مخارج نظامی معمولی و هسته‌ای) در سه مقطع ۲۰۰۹، ۲۰۲۵ و ۲۰۵۰ دال بر جایگزینی تدریجی چین به عنوان قدرت اول جهان از دهه چهارم به بعد است. برمبنای این پیش‌بینی آمریکا، هند و اتحادیه اروپا قدرت‌های هم‌گروه بعدی، روسیه، برزیل، ژاپن و مکزیک نیز قدرت‌های هم‌گروه درجه پایین‌تر را شکل خواهند داد.



مأخذ: توماس رینارد، ۲۰۰۹.

نمودار۲. پیش‌بینی جایگاه اقتصادها برحسب شاخص قدرت ملی طی سال‌های ۲۰۲۵ و۲۰۵۰

[Downloaded from qjerp.ir on 2026-11-06]

۳. چشم‌انداز نظم امنیتی- سیاسی و نظام اقتصاد بین‌الملل

اگر پیش‌بینی‌های مذکور از چشم‌انداز بازیگران جدید کاملاً محقق شود در اینصورت می‌توان در چارچوب نظریه نظام- جهانی از ضرورت آغاز چرخه‌ای دیگر از جابجایی قدرت و شکل‌گیری نظم نوین امنیتی- سیاسی و نظام اقتصاد بین‌الملل جدید سخن گفت. در ادامه، به چشم‌انداز احتمالی این دو موضوع می‌پردازیم.

الف) نظم امنیتی- سیاسی

چالش‌های مربوط به نظم نوین جهانی از جمله ظهور قدرت‌های منطقه‌ای و بحران‌های اقتصادی، مشروعیت نظام اقتصاد- جهانی به رهبری آمریکا را زیرسؤال برده است. از این رو، چشم‌انداز تغییر و تحولات در این نظام بیش از پیش در چشم‌انداز قرار دارد. بری‌بوزان (۱۳۸۸) نظریه‌پرداز مطرح مطالعات استراتژیک امنیتی سه سناریو را در این خصوص مطرح می‌کند:

"این نظام همچنان به صورت یک ابر قدرت و چند قدرت بزرگ باقی خواهد ماند که تعداد قدرت‌های بزرگ ممکن است سه، چهار یا پنج مورد باشد؛ به نظامی مشتکل از دو ابر قدرت و چند قدرت بزرگ تبدیل می‌شود که تعداد قدرت‌های بزرگ ممکن است سه یا چهار مورد باشد؛ به نظامی تبدیل می‌شود که در آن هیچ ابر قدرتی وجود ندارد و در عوض دارای چند قدرت بزرگ است که تعداد آنها چهار، پنج، یا شش مورد خواهد بود."

محتمل‌ترین حالت طی چند سال آینده نزدیک، گزینه اول است که در آن آمریکا همچنان به عنوان قدرت اول باقی خواهد ماند و همراه با قدرت‌های جهانی دیگر از جمله چین و ژاپن در شرق آسیا، روسیه در شرق اروپا و آسیای میانه و اتحادیه اروپا در اروپای مرکزی مرکز نظام اقتصاد- جهانی را شکل خواهند داد. به این اعتبار، این نظم از حالت کنونی تک قطبی به تک قطبی– چندجانبه گذار خواهد کرد و از نیمه دهه دوم این قرن حالت منطقه‌گرایانه و چندجانبه‌گرایانه نزدیک به سناریوی سوم را خواهد گرفت. در این حالت، با توجه به شکل‌گیری قدرت‌های منطقه‌ای همچون هند، ایران، ترکیه، برزیل، آرژانتین و آفریقای‌جنوبی نظم کلی جهانی برایند تلاقی منافع قدرت‌های مرکزی و قدرت‌های کوچکتر و قطبی منطقه‌ای خواهد بود. بوزان قطبی‌گری منطقه‌ای را به‌صورت زیر بیان می‌کند :

"قدرت‌های منطقه‌ای قطبیت هر مجموعه امنیتی منطقه‌ای خاص را تعیین می‌کنند مثلاً هندوستان و پاکستان در جنوب آسیا، آفریقای‌جنوبی در جنوب آفریقا، ایران، عراق و عربستان‌سعودی در خلیج‌فارس، مصر، اسرائیل و سوریه در خاور نزدیک و سایر موارد مشابه و بدین ترتیب جنوب آفریقا یک قطبی است، جنوب آسیا دوقطبی است و خاورمیانه، آمریکای‌جنوبی و آسیای‌شرقی چندقطبی است."

[Downloaded from qjerp.ir on 2026-11-06]

ب) نظام حکمرانی اقتصادی- سیاسی جهانی

تغییر نظم امنیتی- سیاسی همچون تجربه‌های تاریخی گذشته به ناچار موجب تحولاتی در نظام حکمرانی سیاسی و اقتصادی جهانی خواهد شد. نظام حکمرانی جهانی به مجموعه قواعد و حقوق بین‌الملل و نهادهای اقتصادی سیاسی و فرهنگی دلالت دارد که نظم امنیتی و اقتصادی جهان از طریق آنها اعمال می‌شود. نهادهای اصلی این نظام چون سازمان ملل متحد در عرصه سیاسی و بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول و سازمان تجارت جهانی در عرصه اقتصادی از جمله نهادهای تنظیم‌گر نظام اقتصاد بین‌الملل هستند که به علل ظهور بازیگران جدید و مقاومت اجتماعی موجود انتظار تغییراتی اساسی در ساختار سازمانی آنها می‌رود.

- سازمان ملل

در مورد سازمان ملل مهم‌ترین نقد وارده در ارتباط با اعضای دائمی شورای امنیت است که به طرف پیروز در جنگ جهانی دوم (آمریکا، شوری سابق (روسیه کنونی)، فرانسه، انگلستان وچین) محدود می‌شود. این سازمان با هدف تأمین صلح جهانی در سال ۱۹۴۵ تأسیس شد تا ضمن تأمین نظم سیاسی و امنیتی از لحاظ اقتصادی نیز در چارچوب اعلامیه جهانی حقوق بشر حق دسترسی به حداقل نیازهای اساسی برای مردم جهان را فراهم کند. در این راستا، ارگان‌های اقتصادی- اجتماعی این سازمان از جمله سازمان خواربار و کشاورزی (فائو)، شورای اقتصادی اجتماعی سازمان ملل، سازمان بین‌المللی کار، سازمان آموزشی، علمی و فرهنگی سازمان ملل (یونیسف)، برنامه توسعه صنعتی سازمان ملل (یونیدو) و کنفرانس توسعه و تجارت سازمان ملل (انکتاد) در دهه‌های گذشته تلاش‌های فراوانی برای پیشبرد برنامه‌های توسعه اقتصادی و اجتماعی کشورهای پیرامونی با رویکردی کم و بیش استقلال‌طلبانه و عدالت‌گرایانه داشته‌اند. هر چند طی دهه‌های ۱۹۸۰ به بعد این تلاش‌ها با حاکمیت رویکرد اجماع واشنگتنی تا حدی به محاق رفتند، اما با معرفی برنامه اهداف توسعه‌ای هزاره سوم که تحت‌تأثیر رویکرد توسعه انسانی در اواخر دهه ۱۹۹۰ تهیه و به‌عنوان منشور توسعه‌ای به کشورهای جهان ابلاغ شد مجدد در صحنه اقتصادی و اجتماعی جهانی قویتر از قبل حاضر شده است. این برنامه را می‌توان تلاش دوباره‌ای دانست که با نگاه توسعه‌ای و عدالت‌محور از سوی این نهاد درمقابل برنامه‌های ریاضت‌کشانه اقتصادی صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی تنظیم شده است. به این اعتبار، می‌توان گفت که سازمان ملل با اعتقاد به مفهوم شهروندی جهانی و حقوق جهانی بشر ضمن همدلی با روند کلی جهانی شدن اقتصاد معتقد به افزایش نابرابری اقتصادی میان گروه کشورهای فقیر و غنی بوده و از این رو ابتکارهایی را برای منصفانه و عادلانه‌تر کردن این روند بکار برده است. بنابراین، رویکرد حاکم بر این نهاد بین‌المللی را از دیدگاه توسعه‌ای می‌توان حد فاصل میان دو رویکرد رادیکال به اقتصاد جهانی و نظم بین‌المللی و رویکرد محافظه‌کارانه اجماع واشنگتنی دانست (خور، ۱۳۸۳).

[Downloaded from qjerp.ir on 2026-11-06]

با وجود این، عملکرد سازمان ملل با آنچه در منشور آن ذکر شده تفاوت بسیاری دارد که یکی از دلایل اصلی آن به قدرت نابرابری باز می‌گردد که در تصمیم‌گیری‌های اساسی آن موجود است. این قدرت نابرابر ریشه در حق وتوی پنج عضو شورای امنیت دارد که با توجه به تغییر شرایط و شکل‌گیری قدرت‌های منطقه‌ای نیاز به اصلاح اساسی دارد. این موضوعی است که افرادی مانند دبیران کل پیشین سازمان ملل پطروس غالی (جاکوبسن، ۱۳۸۰) وکوفی‌عنان (۱۳۸۵) و همینطور نهادهایی همچون کمیسیون جهانی بررسی ابعاد جهانی شدن وابسته به سازمان بین‌المللی کار (۱۳۸۴) و قدرت‌های نوظهوری چون هند و برزیل بر آن تأکید دارند. نتیجه این فشارها را می‌تواند در اظهارات باراک اوباما در ۸ نوامبر ۲۰۱۰ به هنگام مسافرت به هند دید که در آن از اضافه شدن هند به عنوان عضو دائمی به شورای امنیت سازمان ملل حمایت کرد (واشنگتن‌پست، ۲۰۱۰). ورود هند در آینده به جمع اعضای شورای امنیت به معنای ورود اعضایی دیگر و کثرت‌گراتر شدن این نهاد خواهد بود.

- صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی

نهادهای برتون وودز عمدتاً گرایش قوی به برداشت افراطی از رویکرد بازارگرا دارند، به همین دلیل بعد از دوره انباشت سرمایه مداخله‌گر کینزی تمایل شدیدی به جااندازی ایده نئولیبرالی "بازار را به حال خود رها کن" داشته‌اند که اینک با وقوع بحران در معرض نقدهای شدید قرار گرفته‌اند. علاوه بر این، از آنجا که ساختار نهادی صندوق و بانک جهانی به نحوی است که تصمیم‌گیری‌ها برمبنای میزان مشارکت مالی اعضاء و قاعده "یک دلار، یک رأی" گرفته می‌شود ضرورت اصلاح ساختاری آنها با توجه به ظهور قدرت‌های منطقه‌ای بیشتر شده است.

جوزف استیگلیتز (۱۳۸۲و۱۳۸۶) در نقد تندی که بر صندوق و عملکرد آن دارد معتقد است ساختار نهادی صندوق به نحوی است که درآن به جای آنکه صدای کارگران و محرومان کشورهای درحال توسعه و فقیر شنیده شود صدای صاحبان سرمایه از طریق وزرای دارایی و بازرگانی به گوش می‌رسد. مدیر سابق صندوق بین‌االمللی پول - مایکل کمدسوس- به رغم احتیاطی که با توجه به موقعیتش می‌کند تا از صندوق چندان پرده‌دری نشود بر واقعیت ساختار قدرت نابرابر در آن اذعان می‌کند (توماس، ۱۳۸۲). واقعیت این است که آمریکا به عنوان قدرت هژمونیک پس از جنگ جهانی دوم قدرت و مرجع اصلی تصمیم‌گیری در این نهاد است. این کشور به همراه کشورهای انگلستان، آلمان، فرانسه، ژاپن وعربستان با جمعیتی بالغ بر۶۲۳ میلیون نفر ۴۳/۶۷ درصد از حق رأی صندوق را دارند. این در حالی است که سایر کشورها با جمعیتی بالغ بر ۵/۴ میلیارد نفر دارای حق رأی به میزان ۵۶/۳۳ درصد دارند. نکته حائز اهمیت این است که تصویب هرگونه تصمیم اقتصادی در صندوق مشروط بر کسب ۸۵ درصد آراء است. به این صورت، آمریکا با در اختیار داشتن ۱۷/۶۸ درصد رأی می‌تواند به تنهایی هرگونه تصمیم اقتصادی را حتی اگر مورد تأیید تمام اعضای دیگر باشد وتو کند (توماس، ۱۳۸۲).

[Downloaded from qjerp.ir on 2026-11-06]

نتیجه سلطه آمریکا بر این نهاد این است که تصمیم‌گیری‌های آن برخلاف ادعای مربوط به بیطرفی ارزشی بار ارزشی و سیاسی پیدا می‌کند (استیگلیتز، ۱۳۸۲). در واقع، منابع مالی صندوق ابزاری است در اختیار قدرت‌های مرکزی برای تنبیه اقتصادهایی که سازی ناهمساز با منافع آنها می‌نوازند و یا تشویق اقتصادهایی که عملکرد اقتصادی سیاسی‌شان مورد تأیید آمریکاست، در این خصوص استیگلیتز تنها نیست. مارتین فلدشتاین از اقتصاددانان برجسته حوزه مالیه عمومی معتقد است که نیاز حاد کشورها برای دریافت کمک مالی کوتاه‌مدت این حق اخلاقی را به صندوق بین‌المللی پول نمی‌دهد که قضاوت‌های فنی خود را جایگزین پیامدهای فرایند سیاسی کند (تب، ۱۳۸۱). حتی هنری کیسینجر استراتژیست مطرح امنیت ملی و وزیر پیشین خارجه آمریکا معتقد است که صندوق بیش از آنکه از دریچه منافع کشورهای پیرامونی به مسائل اقتصادی نگاه کند از دریچه منافع کشورهای غربی نگاه می‌کند (تب، ۱۳۸۷).

۴. سازمان تجارت جهانی

یکی از نهادهای برتون وودز، موافقتنامه عمومی تعرفه و تجارت (گات) است که در سال ۱۹۴۵ به منظور تنظیم روابط تجاری بلوک نظام سرمایه‌داری و زمینه‌سازی برای گسترش تجارت آزاد شکل گرفت. این نهاد از سال ۱۹۹۵ به سازمان تجارت جهانی تغییر شکل داده و با عضویت کشورهای بیشتری نقش فعالتری در پیگیری سیاست آزادسازی تجاری بر عهده داشته است.

با توجه به اینکه در سازمان تجارت جهانی هرکشور دارای یک رأی است به نظر می‌رسد که این سازمان از ساختار نهادی دموکراتیک‌تری برخوردار است، اما در اینجا نیز تجربه گذشته درباره مذاکرات انجام شده پیرامون رفع موانع تعرفه‌ای و غیرتعرفه‌ای در کشورهای توسعه‌یافته نشان می‌دهد که تصمیمات اتخاذ شده مبتنی بر قاعده منصفانه و عادلانه‌ای نیست (استیگلیتز، ۱۳۸۷). به همین دلیل، این نهاد نیز مانند دو نهاد دیگر در معرض نقدهای جدی قرار دارد که ضرورت اعمال اصلاحات در آنها را بیشتر از قبل کرده است.

هرچند با عضویت چین در این سازمان و تقویت جبهه کشورهای جنوب در برابر کشورهای شمال این ساختار تا حد کمی تغییر یافته است. با وجود این، هنوز مجادلات بر سر مسائلی همچون حقوق مالکیت معنوی و موانع غیرتعرفه‌ای پیش‌روی صادرات کشورهای در حال توسعه به کشورهای توسعه‌یافته باقی است. در دور طولانی اروگوئه تصمیمات اتخاذ شده عمدتاً در راستای تأمین منافع کشورهای توسعه‌یافته بود. در اصل، افزایش وسعت بازار برای صادرات کشورهای توسعه‌یافته بیشتر مدنظر بود تا افزایش صادرات کشورهای در حال توسعه نتیجه اینکه پس از اجرای تعهدات دور اروگوئه میانگین تعرفه سازمان همکاری و توسعه اقتصادی برای کالاهای وارداتی از کشورهای در حال توسعه چهار برابر بیشتر از کشورهای توسعه‌یافته بود که با مبدأ سازمان همکاری و توسعه اقتصادی وارد می‌شد (استیلگیتز،۱۳۸۷). در شرایطی که صادرات کشورهای پیرامون عمدتاً کالاهای کشاورزی و اولیه است، تجارت منصفانه ایجاب می‌کند که حمایت‌های یارانه‌ای در مرکز کاهش یابند و بازار این کشورها

[Downloaded from qjerp.ir on 2026-11-06]

به روی چنین صادراتی باز شود. کشورهای توسعه‌یافته به رغم فشار بر دیگران برای رهاسازی قیمت‌ها و کاهش یارانه‌ها، حمایت داخلی از طریق پرداخت یارانه‌های کشاورزی را همچنان ادامه داده‌اند، به نحوی که در سال ۲۰۰۲ رقم آن به بیش از ۳۰۰ میلیارد دلار رسید (استیگلیتز، ۱۳۸۷). همینطور در شرایطی که بازار کار برخی از کشورهای جنوب با بیکاری ساختاری ناشی از انفجار جمعیت مواجه است، تجارت عادلانه ایجاب می‌کند که کشورهای مرکز بازار کارشان را به روی نیروی کار این کشورها باز کنند، اما در عمل به گونه‌ای فیلترگزاری می‌کنند (موانع غیرتعرفه‌ای) که سرمایه انسانی کشورهای جنوب را جذب و مانع از ورود نیروی کار غیرماهر می‌شوند.

۵. چشم‌انداز

با این توضیحات در خصوص نهادهای حکمرانی جهانی آیا در آینده ساختار آنها تغییرات اساسی خواهد یافت؟ در پاسخ به این پرسش باید آنچه تاکنون مورد تحلیل قرار گرفته است را کنار هم بگذاریم تا ببینیم نیروی لازم برای اعمال فشار جهت تغییرات وجود دارد یا خیر. از نظر اقتصادی دو بحران اخیر افزایش قیمت مواد غذایی و مالی آمریکا در کنار بحران‌های مالی پیشین شرق آسیا و آمریکای‌لاتین مشروعیت رویکرد اجماع واشنگتنی[1] را به شدت زیرسؤال برده است تا جایی که پاول کروگمن (۲۰۰۹) پس از بحران اعلام کرد که اقتصادکلان طی سی سال گذشته در بهترین حالت غیرسودمند و در بدترین حالت زیانبار بوده است. منظور وی اقتصاد کلانی است که با اعتقاد به کارایی سازوکار خودکار بازار آزاد سعی کرد سیاست‌های کلان اقتصادی را بر مبنای بنیادهای خرد و دیدگاه افراطی بازارگرا تدوین و اقتصاد کلان کینزگرا را از صحنه حذف کند، اما امروز کینز در روایت‌های رادیکال‌تر پست کینزی دوباره به صحنه بازگشته است و در واشنگتن حضور دارد می‌توان گفت قویتر از پیش. دولت آمریکا از ترس سقوط بخش واقعی اقتصاد آموزه کینز مبنی بر تحریک طرف تقاضا هزینه‌های دولتی را به اجرا گذاشته است و به جای خصوصی‌سازی بنگاه‌های دولتی اقدام به خصوصی‌سازی معکوس زده و بنگاه‌ها و مؤسسات ورشکسته مالی و غیرمالی را دولتی می‌کند. علاوه بر آمریکا، کشورهای اروپایی به همراه استرالیا و ژاپن در تنظیم بسته مالی برای کمک به خروج اقتصاد جهانی از رکود دست به کار شده‌اند. به این‌صورت، رویکرد افراطی بازارگرایی که برای سه دهه تعیین‌کننده اصلی سیاست‌های اقتصادی بود ناچار به عقب‌نشینی شده است.

---

۱. رویکرد اجماع واشنگتنی رویکردی است که در اواخر دهه ۱۹۷۰ در پاسخ به معضل رکود تورمی و کندشدن فرایند انباشت سرمایه در اقتصادهای آمریکا و انگلستان ظاهر شد. وجه تسمیه این نام که الیور ویلیامسون آن را برای بار اول بکار برد از آن روست که سه نهاد مستقر در واشنگتن، صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و خزانه‌داری آمریکا تدوین‌کننده بسته سیاست‌های تعدیل اقتصادی و تثبیت ساختاری بودند. بسته‌ای که بر مبنایی دیدگاهی نئولیبرالی به اقتصاد تنظیم شده بود و کوچک‌سازی حداکثری دولت و آزادسازی حداکثری تجاری و مالی از طریق اجزای مختلف این بسته دنبال می‌شد. البته، همان‌طور که پاول کروگمن (۱۹۹۵) معتقد است این نام تنها به معنای جغرافیایی مذکور نیست، بلکه نشان‌دهنده منافعی است که واشنگتن در سیاست‌های اقتصادی این دوران دارد.

[Downloaded from qjerp.ir on 2026-11-06]

بنابراین، سنتزی از دیدگاه‌های نئوکینزی، اقتصاد توسعه، پست کینزی و اقتصاد سیاسی رادیکال در حال شکل‌گیری است که بر تجدید ساختار نهادهای برتون وودز- به نحوی که اقتصادهای پیرامونی را به شکل منصفانه‌ای در نظام اقتصاد جهانی ادغام کند- تأکید دارد.

شکل‌گیری نظم سیاسی امنیتی جدید چندجانبه و منطقه‌ای نیز تجدید ساختار این نهادها و همینطور نهاد سازمان ملل متحد را در چشم‌انداز قرار داده است. چنین نظمی که ساختار دموکراتیک‌تری می‌تواند داشته باشد. از لحاظ اقتصادی زمینه را برای اعمال سیاست‌های اقتصادی حمایت‌گرا در سطح منطقه‌ای فراهم می‌سازد. منطقه‌گرایی می‌تواند همراه با سیاست استراتژیک تجاری مورد تأکید اقتصاددانان نئوکینزی همچون کروگمن در سطح منطقه باشد که با تأمین حمایت‌های منطقی می‌تواند به توسعه اقتصادی همگراتری در پرتو قدرت‌های منطقه‌ای منجر شود. چنین نظمی گرچه امروزه به دلیل تأمین شرایط عینی آن بیشتر مورد توجه قرار گرفته سابقه طولانی دارد که به سال‌های پس از جنگ جهانی دوم باز می‌گردد، زمانی که کارل پولانی (۱۹۵۴) دغدغه منطقه‌گرایی به مثابه چارچوبی مناسبتر برای تأمین صلح و عدالت جهانی را داشت.

شکل‌گیری جبهه جنوب در برابر کشورهای توسعه‌یافته شمال در سازمان تجارت جهانی و سر باز زدن آنها از ادامه مذاکراتی که بیشتر در راستای تامین منافع کشورهای شمال است نشان می‌دهد که کشورهای جنوب سعی می‌کنند با در دست گرفتن ابتکار عمل در تصمیم‌گیری‌های سازمان تجارت جهانی قواعد این نهاد را در عرصه تجارت جهانی منصفانه کنند، یعنی به جای تمکین از آنچه تاکنون درباره بیطرفی سیاست‌های اقتصادی پیشنهادی نهادهای برتون وودز گفته می‌شد به این باور رسیده‌اند که هر نوع تصمیم‌گیری اقتصادی که مبتنی بر رابطه نابرابر قدرت باشد نمی‌تواند دست کم آنچنان که انتظار می‌رود تأمین‌کننده منافع آنها باشد، بنابراین بر اصلاح نظام سیاست و قدرت مرتبط با آن تأکید نموده‌اند. این تغییر دیدگاه در میان کشورهای جنوب با تغییر و تحولات احتمالی در عرصه نظم سیاسی امنیتی جهان و همینطور ظهور جنبش‌های اجتماعی جهانی همراه شده است که می‌تواند به نتایجی از جمله تغییر ساختار شورای امنیت سازمان ملل متحد، تغییر قاعده رأی برمبنای مشارکت مالی در صندوق و بانک جهانی و همینطور انتخاب رؤسای این نهادها از میان کشورهای جنوب و منصفانه شدن قواعد و تصمیم‌گیری‌های سازمان تجارت جهانی منجر شود.

ظهور قدرت‌های منطقه‌ای نشان می‌دهد که نظم امنیتی سیاسی جهان در مسیر تقویت منطقه‌گرایی جدید در سطح دولت- ملت‌ها و همینطور در مسیر تقویت سیاست جدید، جنبش‌های اجتماعی جدید و سیاست نظام سوم و افکار عمومی است که در پی جهانی‌شدن از نوعی دیگر هستند. بنابراین، انتظار می‌رود که با تقویت هرچه بیشتر اعتراضات به عملکرد اقتصاد جهانی از سوی جنبش‌های اجتماعی و همینطور با افزایش قدرت اقتصادی سیاسی مناطق مختلف جهان قدرت چانه‌زنی قدرت‌های منطقه‌ای در این نهادها افزایش یابد و فشار برای اعمال اصلاحات

[Downloaded from qjerp.ir on 2026-11-06]

ساختاری به نحوی که ذکر شد بیشتر شود.

۵-۱. چشم‌انداز نظام مالی و پولی و ذخیره ارزی جهان

۵-۱-۱. چشم‌انداز نظام مالی

بحران بزرگ مالی آمریکا و تأثیر بسیار شدید آن بر اقتصاد جهانی ضرورت اصلاح نظام مالی و پولی جهانی را بیش از پیش تقویت کرده است. نظام مالی طی سه دهه گذشته در چارچوب رویکرد اجماع واشنگتنی و توصیه سیاستی آن مبنی بر آزادسازی مالی شکل گرفت و اقتصاد جهان را تحت‌تأثیر ضربه‌های منفی بسیار جدی در مقاطع و مناطق مختلف قرار داد. بحران‌های اخیر ضرورت طراحی نظامی دیگر را در کنار تجدید ساختار نهادهای حکمرانی جهانی پیش کشیده است که لازم و ملزوم یکدیگرند. کنترل حرکت و جابجایی سرمایه‌های مالی (پورتفولیوی) از جمله اصلاحاتی است که در چشم‌انداز قرار دارد. مالیات توبین که به نام جیمز توبین اقتصاددان کینزگرا و برنده جایزه نوبل اقتصاد نامگذاری شده از جمله راهکارهای عملیاتی است که توبین برمبنای دیدگاه کینز ارائه کرده است. کینز (۱۹۳۶) معتقد است شکل‌گیری حباب‌های مالی به موقعیت جدی و خطرناکی منجر می‌شود که باید از طریق مالیات انتقالی دولت بر تمام معاملات ممکن کنترل شود. در این راستا، توبین در سال ۱۹۷۱ پس از کنار گذاشتن نظام نرخ ارز تثبیت شده به منظور حفظ ثبات در بازارهای ارزی جهان وضع مالیات بر معالمات ارزی را پیشنهاد داد و سپس به دنبال بحران‌های مالی دهه ۱۹۹۰ بر آن تأکید بیشتری کرد (گفتگو با جیمز توبین، ۲۰۰۱ به نقل از سایت ویکی پیدیا).

اکنون با توجه به بحث‌های جدی که درخصوص ضرورت کنترل حرکت سرمایه مالی جهانی پیش آمده این نوع مالیات نیز بیشتر از قبل مورد توجه قرار گرفته است. این مالیات که بر معاملات بین‌المللی سایر دارایی‌ها نیز قابل‌اعمال است دارای چند اثر مهم است. اولاً با افزایش هزینه‌های معاملات مالی از رشد بیش از اندازه این بخش جلوگیری می‌کند و به اینصورت هم در سطح ملی تعادلی بین سرمایه مالی و سرمایه غیرمالی ایجاد می‌کند و هم در سطح جهانی مانع از جابجایی سریع سرمایه‌ها می‌شود. ثانیاً منابع مالی حاصله از این نوع مالیات در صندوقی جمع‌آوری و صرف کمک به اولویت‌های توسعه‌ای کشورهای جنوب می‌شود. برآوردهای انجام شده نشان می‌دهد که با شکل‌گیری چنین صندوقی ماهانه ۴۵ میلیارد دلار جمع‌آوری می‌شودکه می‌تواند صرف تأمین نیازهای اساسی کشورهای فقیر شود (تب، ۱۳۸۳).

۵-۱-۲. چشم‌انداز نظام پولی و ذخیره ارزی

به هنگام مذاکرات برتون ووودز در سال ۱۹۴۴ کینز پیشنهاد تأسیس پول جدیدی به نام بانکور را داد تا به عنوان ذخیره ارزی جهانی و وسیله تسویه حساب‌های بین‌المللی بکار رود که از سوی آمریکا رد شد. پس از کینز این

[Downloaded from qjerp.ir on 2026-11-06]

بحث را رابرت تریفین در دهه ۱۹۶۰ دنبال کرد که تحت عنوان معمای تریفین در متون اقتصادی شناخته شده است. تریفین (۱۳۵۱) در دهه ۱۹۷۰حق برداشت مخصوص صندوق بین‌المللی پول را به جای دلار به عنوان ذخیره جهانی پیشنهاد داد. دلیل طرح چنین پیشنهادی این است که با جدایی ذخیره ارزی جهانی و مستقل‌کردن آن از پول ملی کشور خاصی اقتصاد جهانی را از منظر مدیریت تقاضای مؤثر و تأمین نقدینگی جهانی برای مواجهه با شرایط رکودی و همینطور برقراری تعادل در ترازپرداخت‌های بین کشوری بهتر می‌توان اداره کرد. زمانی‌که پول کشوری به عنوان پول جهانی در مبادلات بین‌المللی کالاها و خدمات مورد استفاده قرار می‌گیرد و واحد ذخیره ارزی نیز محسوب می‌شود این امکان برای اقتصاد موردنظر پیش می‌آید که با استفاده از چنین مزیتی دست به استقراض بی‌قاعده از اقتصادهای دیگر بزند و اقتصاد جهانی را در معرض بی‌ثباتی قرار دهد. در عین حال، تبدیل چنین اقتصادی به عنوان ذخیره جهانی این امکان را از اقتصاد جهانی می‌گیرد تا مازاد حساب جاری برخی از کشورها را از طریق ارائه اعتبار به کشورهای دارای کسری پرداخت کند و به اینصورت تعادلی بین جریان خروجی و ورودی سرمایه بین کشورها برقرار و مدیریت تقاضای مؤثر جهانی را اعمال کند. همینطور، برخورداری از مزیت پول جهانی این امکان را به اقتصادی مانند اقتصاد آمریکا می‌دهد که از کشورهای دیگر وام با بهره پایین‌تر دریافت کند و در مقابل مؤسسات مالی و پولی و نهادهای جهانی به همین کشورها وام با بهره بالاتر پرداخت کنند. به اینصورت، جریان سرمایه معکوس عمل می‌کند.

پس از بحران مالی اخیر، فشارهای بسیاری بر تغییر ذخیره جهانی بوجود آمده است. اقتصاددانان نئوکینزی چون جوزف استیگلیتز (۱۳۸۶) و پست کینزی چون پاول دیویدسون (۱۳۸۱) نیز از جمله مدافعان مهم چنین طرحی هستند با این تفاوت که به جای حق برداشت مخصوص بر بانکور یا پشت سبز جهانی(به تعبیر استیگلیتز) و واحد تهاتر بین‌المللی(به تعبیر دیویدسون) تأکید دارند. همانطور که استیگلیتز معتقد است این تنها یک امکان نظری نیست، بلکه در سطح منطقه‌ای کشورهای شرق آسیا پس از بحران ۱۹۹۷ سعی کرده‌اند مشابه آن را بکار ببرند، بنابراین قابل عملیاتی شدن می‌باشد. هرچند تأسیس چنین نظامی با مخالفت آمریکا مواجه می‌شود، اما امکان‌پذیر است. وقتی سایر کشورها در این رابطه دست به اقدم جمعی بزنند آمریکا نیز ناچار از پذیرش آن خواهد شد. از نظر استگیلیتز هدف ذخیره جهانی جدید علاوه بر پرهیز از مشکلات مذکور ناشی از نظام کنونی می‌بایست امین توسعه عادلانه در مقیاس جهانی و اولویت دادن به دغدغه‌های زیست‌محیطی نیز باشد. برای انجام چنین تغییری آنچه لازم است تنظیم موافقتنامه نظام اندوخته جهانی و ایجاد صندوقی به همین نام است. به ازای کمکی که کشورها می‌کنند پول جدید جهانی منتشر و در حساب اندوخته کشورها ذخیره می‌شود که در مواقع لزوم قابل برداشت است. ارزشگذاری این پول جدید و تعیین رابطه آن با ارزهای مهم دیگر بحثی فنی است که با توجه به تجربه حق‌برداشت مخصوص و همینطور یورو قابل انجام است. میزان انتشار سالانه این پول می‌تواند به صورت درصدی از حجم تولید

[Downloaded from qjerp.ir on 2026-11-06]

ناخالص داخلی جهان تعیین شود تا نقدینگی لازم برای انجام مبادلات و تسویه حساب‌های بین کشوری را فراهم کند. استیگلیتز دو دلیل برای چنین پیشنهادی به جای حق برداشت مخصوص دارد. نخست اینکه در صندوق کمک به کشورها تابعی از میزان کمک مالی آنهاست و نه اولویت‌های توسعه‌ای کشورها به اینصورت صندوق کارکردی معکوس از منظر توسعه عادلانه دارد. دوم اینکه حق برداشت مخصوص به طور اتفاقی منتشر می‌شود حال آنکه این پول جدید می‌تواند هر سال بر مبنای ذکر شده منتشر شود.

طبیعی است چنانچه این دو نقص در صندوق بین‌المللی پول رفع شود، حق برداشت مخصوص می‌تواند به‌عنوان ذخیره جهانی با ویژگی‌های ذکر شده عمل کند. به همین دلیل، مقامات و مسئولان اقتصادی کشورهای منتقد نظام ذخیره جهانی کنونی نیز چنین دغدغه‌ای را دارند. به‌عنوان مثال، پس از بحران مالی اخیر لارنزو بینی اسمگی (۲۰۰۹) عضو هیأت مدیره بانک مرکزی اروپا و همینطور ژو زیاوچوان (۲۰۰۹) رئیس بانک مرکزی چین ضمن بازگشت به بحث معمای تریفین به‌عنوان ریشه مشکل بی‌نظمی مالی اقتصادی جهان بر ضرورت تغییر نظام جاری تأکید دارند.

۶. جمع‌بندی و نتیجه گیری

جهان در مرحله چرخه تاریخی دیگری از منظر جابجایی در قدرت هژمونیک قرار دارد. اقتصاد آمریکا با توجه به شاخص‌های اجتماعی مانند مسن‌تر شدن جمعیت آن و شاخص‌های اقتصادی همچون کسری‌های بی‌سابقه بودجه و حساب جاری ناتوان از استمرار موقعیت رهبری خود است. بحران مالی بزرگ ۲۰۰۸ همچون بحران بزرگ ۱۹۲۹ که زنگ پایان امپراتوری بریتانیا بر اقتصاد جهان را به صدا درآورد پایان امپراطوری اقتصاد آمریکا را به صدا درآورده است. ظهور اقتصادهایی همچون چین، هند، برزیل و روسیه به‌عنوان بازیگران مهم، اقتصاد جهانی را از موقعیت تک قطبی کنونی به سوی موقعیت تک قطبی- چندجانبه و از دهه سوم قرن جاری به آن‌سو احتمالاً به سوی موقعیت چندقطبی هدایت خواهد کرد. اینجا به جایی در قدرت اقتصادی نمی‌تواند بدون تغییراتی در نظام حکمرانی اقتصاد جهانی و نظام امنیتی سیاسی جهان و همینطور نظام مالی، پولی و ارزی جهان باشد.

به لحاظ نظم اقتصادی تمدن سرمایه‌داری با وجه مشخصه فرهنگی- اقتصادی آمریکایی آن که در نئولیبرالیسم اقتصادی خلاصه می‌شود تا حد زیادی با افول مواجه شده و طی سال‌های آینده گونه‌ای از بازار اجتماعی‌گرای مدنظر کینز جای آن را خواهد گرفت. ساختار نهادی تنظیم‌گرایانه و مداخله‌گرایانه‌تری نه تنها در چارچوب مرزهای ملی (همچون برنامه تزریق مالی ۷۰۰ میلیارد دلاری آمریکا و خرید بنگاه‌ها و مؤسسات مالی ورشکسته توسط دولت و برنامه تأمین اجتماعی این کشور) بلکه در چارچوب نظام حکمرانی جهانی (چون اعمال تغییراتی در بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول و سازمان تجارت جهانی) در چشم‌انداز قرار دارد تا ضمن پاسخگویی به نابرابری‌های فزاینده و مقاومت‌های اجتماعی مرتبط با آن محیط مناسبی برای انباشت سرمایه اجتماعی‌گراتر فراهم شود.

به علاوه این مطالبات خواست قدرت‌های جدید جهانی و منطقه‌ای مبنی براعمال تغییراتی دموکراتیک در نظام

[Downloaded from qjerp.ir on 2026-11-06]

حکمرانی جهانی موجب تغییراتی از این دست در سال‌های آینده خواهد شد:

- تغییر ساختار سازمان ملل به ویژه شورای امنیت ملل بر مبنای شرایط جدید اقتصاد جهانی

- تغییر در ساختار سازمانی نهادهای صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی و گذار از قاعده یک دلار یک رأی به قاعده دموکراتیک مبتنی بر افزایش سهم کشورهای جنوب

- اصلاح قوانین و مقررات سازمان تجارت جهانی در راستای حمایت از منافع کشورهای جنوب

- توجه بیشتر به مالیات توبین و در نتیجه اعمال مالیات بر معاملات مختلف در بازارهای مالی به منظور کنترل این بازارها و خروج و ورود سرمایه‌های جهانی و همینطور برقراری رابطه‌ای مناسب میان فعالیت‌های بخش مالی و بخش واقعی اقتصاد

- کنار گذاشتن دلار به عنوان واحد ذخیره اصلی اقتصاد جهانی و طراحی پول جهانی جدید مستقل از پول ملی کشوری خاص به منظور تأمین بهتر نقدینگی کشورهای دارای کسری در حساب جاری از طریق منابع کشورهای دارای مازاد در حساب جاری و حفظ تقاضای کل جهانی در سطحی متناسب با ظرفیت‌های تولیدی جهانی در میان گزینه‌های مختلف مورد بحث به نظر می‌رسد که شانس حق برداشت مخصوص صندوق بین‌المللی پول بیشتر است.

منابع

اریگی، جوانی و دیگران (۱۳۹۰)، *از سقوط مالی تا رکود اقتصادی*، ترجمه پرویز صداقت، نشر پژوالک.

استیگلتز، جوزف (۱۳۸۷)، *تجارت منصفانه برای همه*، ترجمه مسعود کرباسیان، نشر چشمه.

استیگلتز، جوزف (۱۳۸۳)، *جهانی‌سازی و مسائل آن*، ترجمه حسن گلریز، نشر نی.

استیگلیتز، جوزف (۱۳۸۶)، *نگاهی نو به جهانی شدن*، ترجمه مسعود کرباسیان، نشر چشمه.

برنر،رابرت (۱۳۸۵)، *بحران در اقتصاد جهانی، بحران در اقتصاد جهانی: گزارش ویژه درباره اقتصاد جهان (۱۹۹۸-۱۹۵۰)*، ترجمه حسن مرتضوی، نشر اختران.

برودل، فرناند (۱۳۸۸)، *پویایی سرمایه‌داری*، ترجمه مهران پاینده و دیگران، انتشارت کتاب آمه.

برودل، فرناند (۱۳۷۲)، *سرمایه‌داری و حیات مادی: ۱۴۰۰-۱۸۰۰*، ترجمه بهزادباشی، نشر نی.

بوزان، بری (۱۳۸۸)، *آمریکا و قدرت‌های بزرگ*، ترجمه عبدالحمید حیدری، پژوهشکده مطالعات راهبردی.

تب، ویلیام (۱۳۸۳)، *فیل بی‌اخلاق: جهانی شدن و مبارزه برای عدالت اجتماعی*، ترجمه حسن مرتضوی، نشر دیگر.

توماس، کارولین، *حکومت جهانی، توسعه و امنیت انسانی*، ترجمه مرتضی بحرانی، پژوهشکده مطالعات راهبردی.

خور، مارتین (۱۳۸۳)، *جهانی شدن و جنوب*، ترجمه احمد ساعی، نشر قومس.

دونیزه، ژان، رابرت تریفن و فرانسوا پرو(۱۳۵۱)، *بحران دلار*، ترجمه امیر حسین جهانبگلو، انشتارات خوارزمی.

[Downloaded from qjerp.ir on 2026-11-06]

دیویدسون، پل (۱۳۸۳)، *اگر بازارها کارا هستند چرا از دهه ۱۹۷۰ به اینسو بحران‌های مالی فراوان رخ داده است (در:مجموعه نویسندگان، بحران‌های مالی بین‌المللی*، ترجمه مهدی تقوی، انتشارات دانشگاه آزاد- واحد علوم و تحقیقات.

زرقانی، هادی (۱۳۸۸)، *مقدمه‌ای بر قدرت ملی: مبانی، کارکردها، محاسبه و سنجش*، پژوهشکده مطالعات راهبردی.

سن، آمارتیا (۱۳۸۱)، *توسعه به مثابه آزادی*، ترجمه وحید محمودی، انتشارات دستان.

فیلیپس، کوین (۱۳۸۷)، *تئوکراسی آمریکایی: سیاست و مخاطرات مذهب بنیادگرا نفت و استقراض در قرن بیست ویکم*، ترجمه شهریار خواجیان، نشر اختران.

کمیسیون جهانی بررسی ابعاد جهانی شدن (۱۳۸۴)، *جهانی‌شدن منصفانه: ایجاد فرصت برای همه*، ترجمه عبدالاحد علینقیان، انتشارت علمی و فرهنگی.

گفتگوی علی دینی با آندره گوندر فرانک (۱۳۸۱)، "از تحصیل در شیکاگو تا نظریه‌پردازی نظام جهانی"، *ماهنامه آفتاب*، شهریور.

عنان، کوفی و امیر حسین بن طلال (۱۳۸۵)، *فراخوان به نظم نوین انسانی*، ترجمه ماهر آموزگار، نشر مرکز.

نگری، آنتونیو و مایکل هارت (۱۳۸۴)، *امپراتوری*، ترجمه رضا نجف‌زاده، قصیده سرا.

والرشتاین، امانئول (۱۳۸۸)، *مقدمه‌ای بر تحلیل نظام‌های جهانی*، ترجمه حسین عسگریان، مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی معاصر ابرار.

هاروی، دیوید (۱۳۸۶)، *نئولیبرالیسم*، ترجمه محمود عبدالله زاده، نشر اختران.

هانتینگتون، ساموئل (۱۳۸۷)، *برخورد تمدن‌ها و بازسازی نظم جهانی*، ترجمه محمد علی رفیعی، دفتر پژوهش‌های فرهنگی.

هایلبرونر، رابرت (۱۳۷۶)، *سرمایه‌داری در قرن بیست ویکم*، ترجمه احمد شهسا، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

هتنه، بروژن (۱۳۸۸)، *تئوری توسعه و سه جهان*، ترجمه احمد موثقی، نشر قومس.

Ayres, R.U. (1989), *Technological Transformations and Long Waves*, International Institute for Applies Systems Analysis, Laxenburg, Austria.

Bini Smaghi, Lorenzo (2009)**,** "The World after the Crisis: Designing the Future-A Monetary Order for the XXI. Century", Aspen Institute Italia, World Economy Conference, Villa Madama, Rome, 23, http://www.bis.org/review/r090626e.pdf.

Breseer-Pereira, Luiz Varlos (2010), "The Global Financial Crisis and a New Capitalism, Levy Economics Institute", Working Paper, May.

Carnegie Endowment for International Pease (2010), "The World Order in 2050", April, www.carnegieendowment.org/events.

Frank, Andre Gunder (1987), *World Accumulation:(1492–1789)*, New York: Monthly Review Press London: Macmillan Press.

Gerschenkron, Alexander (1962), *Economic Backwardness in Historical Perspective*, Cambridge, Mass: Harvard University Press.

Krugman, P. (2009)**,** "How did Economists Get it so Wrong?", The New York Times, Sept. 6.

Krugman, Paul (1995), "Dutch Tulips and Emerging Markets", Foreign Affairs, No. 74.

Polanyi, Karl (1957), *The Great Transformation, The Political and Economic Origins of Our Time*, Boston: Beacon Press.

Renard, Thomas, "A BRIC in the World: Emerging Powers, Europe and the Coming Order", Royal Institute for International Relations.

Sen, Amartya (2009), "Capitalism Beyond the Crisis", *New York Review of Books*, Vol. 56, No. 5, March 26.

[Downloaded from qjerp.ir on 2026-11-06]

United Nations (2009), "World Population Prospects: The 2008 Revision", March.
Wallerstein, Immanuel and Terence K. Hopkins et al (1982), "World-Systems Analysis: Theory and Methodology", Beverly Hills.
Wallerstein, Immanuel (1979**),** *The Capitalist World-Economy*, Cambridge University Press.
Wallerstein, Immanuel (1974), "The Modern World-System", Vol. I: Capitalist Agriculture and the Origins of the European World-Economy in the Sixteenth Century", New York/London, Academic Press.
Wallerstein, Immanuel (1980), "The Modern World - System, Vol. II: Mercantilism and the Consolidation of the European World-Economy, (1600-1750)", New York: Academic Press.
Zhou Xiaochuan (2009), "Statement on Reforming the International Monetary System", 23 Mar, www.cfr.org.
http://nationranking.wordpress.com.
www.washingtonpost.com/wp-dyn/content/.../AR2010110800495.html.

[Downloaded from qjerp.ir on 2026-11-06]

[Downloaded from qjerp.ir on 2026-11-06]